

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اذان و اقامه

اندکی نیز راجع به بحث نماز صحبت کنیم. در بحث اذان بودیم. نوبت قبل، در مورد شهادت به رسالت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم توضیحاتی دادیم و به بحث شهادت بر ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام در اذان و اقامه رسیدیم. اشاره کردیم که شهادت بر ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام و یا همه‌ی ائمه‌ی معصومین صلوات الله علیهم اجمعین جزء اذان نیست. لذا کسی مجاز نیست به عنوان یکی از اجزاء اذان که اگر آن را نگوید، اذان او باطل و ناقص است، این شهادت را اظهار و ابراز کند. اما می‌توان به عنوان استحباب مطلق، بعد از شهادت به وحدانیت خدا و رسالت رسول الله، شهادت به ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام داد. به عنوان این که همیشه در هر وقت، چه در اذان، چه در اقامه، چه در هر زمان دیگر، وقتی انسان به وحدانیت خدا و رسالت پیغمبر اکرم شهادت داد؛ مستحب است به ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام شهادت دهد. به عنوان این استحباب عام، خوب است نمازگزار در اذان و اقامه، به ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام شهادت دهد. روایاتی هم در این باب وجود دارد. به یکی دو مورد اشاره می‌کنم.

شاید مهم‌ترین روایتی که در این زمینه می‌توان مطرح کرد؛ حدیثی است که در «احتجاج» طبرسی آمده است و مرحوم مجلسی نیز در «بحار الانوار» آن را نقل کرده است. راوی، هم به صورت مشروح آن روایت را نقل کرده است؛ و هم چکیده‌ی آن روایت را نقل کرده است. به هر دو صورت در متون روایی آمده است. عزیزانی که می‌خواهند عبارات روایت را ملاحظه کنند؛ می‌توانند جمله‌ی خاص را که جمله‌ی پایانی آن حدیث است؛ در جلد سی و هشتم بحار، صفحه‌ی ۳۱۸ ببینند. متن فشرده‌ی حدیث را می‌توانند در جلد هشتاد و یکم بحار، صفحه‌ی ۱۱۲، مشاهده کنند

و اگر بخواهند صورت کامل و مفصلِ روایت شده‌ی آن روایت را ببینند؛ می‌توانند به جلد بیست و هفتم بحارالانوار، صفحه‌ی اول و به احتجاج طبرسی، جلد یکم، صفحه‌ی ۱۵۸ مراجعه کنند.

روایت منسوب به امام صادق علیه‌السلام است و آن را شخصی به نام قاسم بن معاویه که از شیعیان حضرت بوده است، از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده است. جمله‌ی پایانی روایت این است: «إِذَا قَالَ أَحَدُكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، فَلْيُقَلِّ عَلَىٰ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَلِيُّ اللَّهِ^۱»؛ یعنی هنگامی که هر یک از شما بگوید: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» و «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ»؛ باید بگوید: «عَلَىٰ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَلِيُّ اللَّهِ». استحباب مطلق که اشاره کردیم، از این عبارت فهمیده می‌شود.

و اما متنِ فشرده‌ی کلّ روایت را می‌خوانم؛ متن مفصل آن خیلی طول می‌کشد؛ اجازه دهید متن مفصل آن را نخوانم؛ آدرس آن را دادم؛ اگر کسی علاقه‌مند است می‌تواند مراجعه کند. یک قطعه‌ی آن به صورت فشرده این است: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمَّا خَلَقَ الْعَرْشَ كَتَبَ عَلَىٰ قَوَائِمِهِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ عَلِيُّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ». بنا به این روایت، امام صادق علیه‌السلام فرمودند: هنگامی که خدای عزّ و جلّ عرش را آفرید؛ بر روی عرش نوشت: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عَلِيُّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ». بعد راوی ادامه‌ی روایت را خلاصه کرده است؛ «ثُمَّ ذَكَرَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كِتَابَةَ ذَلِكَ عَلَى الْمَاءِ وَ الْكُرْسِيِّ وَ اللَّوْحِ وَ جَبْهَةِ إِسْرَافِيلَ وَ جَنَاحَيْ جِبْرَائِيلَ وَ أَكْنَافِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِينَ وَ رُءُوسِ الْجِبَالِ وَ الشَّمْسِ وَ الْقَمَرِ»؛ راوی می‌گوید بعد امام صادق علیه‌السلام ذکر کردند نوشتن خدای متعال این سه جمله را در ماء؛ (این که ماء چیست بماند. این که خدا همه‌ی عالم را از آب آفرید؛ آن ماء چیست؛ بماند. یقیناً منظور از آن، آبِ ظاهری نیست. الان فرصت نیست به توضیح آن پردازیم.) بر کرسی؛ بر لوح؛ بر پیشانی اسرافیل؛ بر دو بال جبرائیل؛ بر اکناف آسمان‌ها و زمین‌ها؛ بر قلّه و سر کوه‌ها؛ بر خورشید و ماه؛ «ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ» راوی می‌گوید بعد حضرت فرمودند: «فَإِذَا قَالَ أَحَدُكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا

۱. مجلسی، بحار، ج ۲۷، ص ۱.

اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، فَلْيَقُلْ عَلِيُّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ^۲» حال که خدا در همه‌ی عالم هستی، این سه جمله را ثبت کرده است؛ وقتی هر یک از شما شهادت به وحدانیت خدا و رسالت پیغمبر اکرم می‌دهد؛ بعد از آن باید بگوید: «عَلِيُّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ». در متن مفصل روایت، حضرت تک‌تک آنها را توضیح داده‌اند. بنابراین از این قبیل روایات که متعدد هم است، استحباب کلی شهادت دادن به ولایت امیرالمؤمنین علیه‌السلام، بعد از شهادت به وحدانیت خدا و رسالت خاتم النبیین فهمیده می‌شود. اگر کسی به حکم این استحباب کلی، در اذان و اقامه هم این شهادت را بدهد؛ بسیار هم خوب است و عمل مستحبی انجام داده است. نه تنها بدعت نیست؛ برخلاف آن چه که اهل سنت می‌گویند، نه تنها موجب بطلان اذان و اقامه‌اش نمی‌شود؛ بلکه اتفاقاً موجب فضیلت بیشتر اذان و اقامه‌ی او می‌شود. با این کار عملی مستحب را بر اذان و اقامه افزوده است.

سرّ این روایت چیست که می‌گوید آن سه شهادت در همه‌ی عوالم نوشته شده است؟ بنا به آنچه اهل معرفت و عارفان می‌گویند، تجلیات حضرت حق، یک واسطه داشت که به آن مقام خلافت کبرای محمدیه و علویّه صلوات‌الله‌علیهما‌وآلهم‌ا‌اطلاق می‌شود. به او نَفْسُ الرَّحْمَنِ، یا وجود منبسط گفته می‌شود؛ فیض منبسط گفته می‌شود؛ یا حق مخلوق به گفته می‌شود؛ که او به قائم مقامی ذات حضرت حق تجلیات را انجام داد و در اصل، همه‌ی عالم جلوه‌ی تجلیات آن حقیقت است. چون همه‌ی عالم، همه‌ی هستی، ظهور الوهیت حضرت حق است؛ ظهور وجود حق متعال است؛ این حقیقت، در همه‌ی موجودات ثبت شده است؛ یعنی هر چه وجود دارد، بر وجود خدا شهادت می‌دهد؛ بر فیض منبسطی که در پدید آمدن تجلیات، واسطه بود شهادت می‌دهد؛ در حقیقت این شهادت، در وجود همه‌ی موجودات عالم ثبت و درج است. و این دقیقاً همان خلافت ختمیه محمدیه و ولایت مطلقه‌ی علویه است. پس این سه شهادتی را که در همه‌ی عالم درج است؛ مؤذن یا کسی که اقامه می‌گوید، آنها را ابراز می‌کند و به زبان می‌آورد.

^۲. مجلسی، بحار، ج ۸۱، ص ۱۱۲.

جلسات قبل اشاره کرده‌ایم که در شهادت به رسالت پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، شهادت به ولایت امیرالمؤمنین علیه‌السلام مندرج است. چون اگر ولایتی نباشد، رسالت معنا ندارد. ولایت وجه قرب به حق است؛ رسالت وجه پیام‌آوری از جانب حق است؛ تا کسی به قرب حق نائل نشود، پیامی دریافت نمی‌کند و مأموریتی بر عهده‌ی او قرار نمی‌گیرد تا به سوی خلق بیاید و رسالتی ایفا کند. لذا وقتی به رسالت شهادت دادیم، به ولایت هم شهادت داده شده است؛ ولو به صورت ظاهر به زبان جاری نکرده باشیم. به طریق اولی می‌توان گفت وقتی به وحدانیت خدا شهادت دادیم؛ به رسالت ختمیه و به ولایت مطلقه‌ی علویه هم شهادت داده شده است. این دو شهادت در شهادت به وحدانیت خدا مندرج است. این اجمال این بحث بود. نمی‌خواهم به شکل تفصیلی وارد شوم.

حَيَّ عَلَيَّ

بعد از شهادت‌ها در اذان و اقامه، به سه «حَيَّ عَلَيَّ» می‌رسیم. «حَيَّ عَلَيَّ الصَّلَاةِ»، «حَيَّ عَلَيَّ الْفَلَاحِ»، «حَيَّ عَلَيَّ خَيْرِ الْعَمَلِ» که هر یک از آنها دو بار تکرار می‌شود.

حَيَّ عَلَيَّ الصَّلَاةِ

دوبار می‌گوییم: «حَيَّ عَلَيَّ الصَّلَاةِ» یعنی بشتابید به سوی نماز. به چه کسی خطاب می‌کنید؟ اینجا مخاطب شما می‌تواند متفاوت باشد. یک بار شما می‌توانید مخاطبتان را قوای ظاهری و باطنی، قوای مُلکی و ملکوتی خود قرار دهید و به آنها بگویید: «حَيَّ عَلَيَّ الصَّلَاةِ»: بشتابید به سوی نماز. آنها را احضار کنید. حال اگر در هر یک از دو بار، هم قوای مُلکی، هم قوای ملکوتی مدنظرتان باشد؛ در بار دوم، آن را تثبیت و تمکین می‌کنید؛ چون با تکرار، حقایق به عمق جان ما نفوذ می‌کند و در وجود ما تثبیت می‌شود. اما ممکن است بگوییم «حَيَّ عَلَيَّ الصَّلَاةِ» اول، خطاب به یکی از آنهاست؛ «حَيَّ عَلَيَّ الصَّلَاةِ» دوم به دیگری. با «حَيَّ عَلَيَّ الصَّلَاةِ» اول، به قوای مُلکی

وجودتان می‌گویید بشتابید به سوی نماز؛ با «حَيَّ عَلَى الصَّلَاةِ» دوم، به قوای ملکوتی وجودتان می‌گویید بشتابید به سوی نماز. احتمال سوم این است که با «حَيَّ عَلَى الصَّلَاةِ» هایی که می‌گویید؛ هم به قوای مُلکی و ملکوتی خودتان، یعنی قوای مملکتِ داخل و وجود خودتان می‌گویید بشتابید به سوی نماز؛ و هم به قوای عالم خارج و جهان آفاق می‌گویید بشتابید به سوی نماز؛ آنها را هم احضار می‌کنید؛ می‌گویید بشتابید برای نماز. هم قوای خودتان را و هم همه‌ی قوای عالم وجود را دعوت می‌کنید که «حَيَّ عَلَى الصَّلَاةِ». چرا؟ خودِ این بحث مفصلی دارد؛ اگر یک وقت خدا روزی-مان کرد، بازش کنیم؛ بحث بسیار جالبی است. سیر کمالی همه‌ی عالم وجود از مسیر انسان می‌گذرد؛ یعنی سیرِ الی الله جماد، گیاه، حیوان، جن، مَلک، همه‌ی آنها و صیوررتِ الی الله‌شان که «إِلَيْهِ الْمَصِيرُ»^۳، از مجرای انسان طی می‌شود. آنها به انسان ملحق می‌شوند؛ انسان آنها را با خود به قرب الهی می‌برد. انسان کامل است که همه‌ی موجودات عالم را به حضرت حق وصل می‌کند. ملائکه هم از این طریق به خدا وصل می‌شوند. بنابراین حال که نمازگزار می‌خواهد به معراج و به لقاء خدا برود؛ «الْمُصَلِّي يُنَاجِي رَبَّهُ»^۴ و «الصَّلَاةُ طَلَبُ الْوِصَالِ إِلَى اللَّهِ»^۵؛ وقتی می‌خواهد به معراج برود؛ باید آنها را نیز با خود ببرد. لذا همه‌ی ملائکه را هم احضار می‌کند؛ «حَيَّ عَلَى الصَّلَاةِ». در سفر معراج رسول الله، با اذان و اقامه‌یی که جبرئیل گفت؛ همه‌ی ملائکه‌یی که پراکنده بودند جمع شدند؛ خدمت رسول الله سلام کردند؛ احوال امیرالمؤمنین علیه‌السلام را از پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم پرسیدند و بعد هم پیغمبر جلو رفته و به نماز ایستادند و همه‌ی آنها به رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم اقتدا کردند. لذا مخاطبِ «حَيَّ عَلَى الصَّلَاةِ»، غیر از قوای وجود خود، می‌تواند آنها هم باشد. نمازگزار همه را احضار می‌کند؛ برای این که برای حضور در محضر حق متعال مهیا و آماده شوند. می‌گوید بیاید اعلام حضور کنید. چگونه فرمانده همه‌ی سربازها را که پراکنده‌اند، با زدن یک

^۳. سوره‌ی غافر، آیه‌ی ۳.

^۴. مجلسی، بحار، ج ۶۸، ص ۲۱۵.

^۵. مجلسی، بحار، ج ۸۴، ص ۲۶۴.

سوت یا یک شیپور، احضار می‌کند؛ و وقتی آنها می‌آیند؛ یکی یکی اعلام حضور می‌کنند. نمازگزار هم که می‌خواهد همه‌ی آنها را با خود به معراج ببرد؛ آنها را فرامی‌خواند و می‌گوید بیایید در این سفری که می‌خواهیم برویم، اعلام حضور کنید. این می‌تواند معنای «حَى عَلَى الصَّلَاةِ» تلقی شود. کسی که می‌خواهد به نماز بایستد و اذان و اقامه بگوید، باید این معنا را بفهمد و به قلب خود بفهماند و بباوراند که من که ایستاده‌ام اذان و اقامه می‌گویم؛ می‌گویم: «حَى عَلَى الصَّلَاةِ»؛ چه می‌گویم؟ به که می‌گویم؟ چه کار می‌کنم؟ چه فراخوانی می‌دهم؟

اینجا یک جمله معترضه یا یک پرانتز باز کنم و بگویم «حَى عَلَى الصَّلَاةِ» ندای جبرئیل است که گفت زود باشید بیایید به سوی نماز. چقدر زشت است که این ندا در عالم وجود داده شود و خدای ناکرده ما سرمان گرم کارمان، تفریحمان و روزمرگی‌های زندگی باشد! دنبال کارهای دنیا باشیم؛ دنبال غفلت‌هایمان باشیم. چقدر زشت است! چقدر زشت است که محبوب انسان به انسان بگوید زود باش بیا پهلوی من؛ کارت دارم؛ و انسان بی‌اعتنایی کند! معشوق انسان، انسان را فراخواند و انسان گوش نکند. یا اصلاً نرود؛ یا ساعت‌ها بعد برود. چقدر قبیح است! و چقدر زشت و خطرناک است که سلطان عالم وجود، شخصی را احضار کند و آن شخص به فراخوان او بی‌اعتنایی کند و سرگرم غفلت‌های خود باشد. خدا نکند این‌گونه شود! خدا کند لَبَّیکَ گویان شایسته‌یی در قبال «حَى عَلَى الصَّلَاةِ» باشیم. صلاى «حَى عَلَى الصَّلَاةِ» ابتدا در عالم بالا داده می‌شود؛ بعد این پایین طنین می‌اندازد. ان شاء الله به‌راستی بشتابیم. چقدر قبیح است که وقتی رئیس، یک کارمند را احضار می‌کند؛ او بدو بدو نزد رئیس برود. معشوقی به یک عاشق چشم و ابروی مجازی، تلفن می‌زند که کارت دارم، زود بیا. ببین چگونه می‌رود؛ اصلاً دست از پا نمی‌شناسد! آن وقت معشوق همه‌ی هستی، فرمانروای همه‌ی عالم وجود، انسان را فراخواند؛ آن هم با این جمله که بدو بیا؛ زود باش بیا؛ و انسان بی‌اعتنایی کند! پناه می‌بریم به خدا!

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ